

مثل یک کولی عاشق گیتار، عاشق سفر

گفت‌و‌گو با لیلی افشار سولیست گیتار کلاسیک

هنری جسنری



موسیقیدان‌هایی هستند که موسیقی را در اجرا بیش‌تر می‌یابند. در حوزه فعالیت‌های نظری و پژوهشی به‌گمانم صحبت‌های‌تان هم اثبات‌کننده همین نظر است که گسترش دایره فعالیت‌های اجرایی موسیقی نشانه رشد محسوب می‌شود.

نمی‌شود به صراحت گفت که برای من اجرا اهمیت بیش‌تری دارد. اما آیا می‌توانم تنها به درس دادن اکتفا کنم؟ در حوزه آموزش و پژوهش صاحب تالیفاتی هم هستم، خیلی زحمت کشیدم برای رسیدن به متدهای کارا و متفاوت آموزش گیتار. کلاس‌هایی هم که برقرار است. هنرجویان با من ارتباط قابل‌قبولی دارند. اما اگر به فکر رشد خودم باشم باید کنسرت بدهم. اصلاً کافی نیست که فقط به هنرجویان بگویم که مثلاً انگشت‌هایتان را این‌طوری بگذارید و یا سلفژ یاد بگیرید. خودم هم باید حرکت کنم، باید رشد کنم.

هیچ چیز به پایان نمی‌رسد. چون اصولاً موسیقی پایان‌ناپذیر است. کار موسیقی، کار هنری مثل کار اداری که نیست. موسیقی هر روز ابعاد تازه‌ای پیدا می‌کند. مثلاً خود من، هنوز خیلی کشورها هست که در آن‌ها کنسرت برگزار نکرده‌ام، مثل چین، روسیه، کره، ژاپن. دوست دارم با موزیسین‌های بیش‌تری همکاری کنم. کنسرت‌های بیش‌تری برگزار کنم. خیلی خیلی بیش‌تر از آن چه که حالا هست. به جای سالی دوسه بار، هفته‌ای یک بار. هنوز هزاران قطعه زیبا هست که دوست دارم برای اجرا با گیتار تنظیم‌شان کنم به نظرم وقت خیلی کم است. دوست دارم سه‌تار را کامل یاد بگیرم. نقشه‌ها دارم! این‌همه زحمت کشیدم و تازه به جایی رسیدم که فکر می‌کنم آغاز حرکت من است.

داشتیم فهرستی از کارهای شما را مرور می‌کردم. به نظرم رسیدید از آن دسته

به‌عنوان نخستین سؤال، امروز خودتان جایگاه لیلی افشار را در عرصه موسیقی چگونه ارزیابی می‌کنید؟

شاید همان‌جایی که دوست داشتم باشم. من همیشه دوست داشتم هر روز بیش‌تر از گذشته کار کنم؛ کنسرت برگزار کنم، با آهنگسازهای بیش‌تری کار کنم، حضورم در صحنه‌های جهانی پررنگ‌تر باشد، شاگردان بیش‌تری داشته باشم و کارهای جدیدی عرضه کنم. خوشبختانه همه این‌ها در حال انجام شدن است و روز به‌روز بیش‌تر هم می‌شود.

یعنی آن روند روبه‌رشد را در خودتان می‌بینید؟ من همیشه به این موضوع با نگرانی نگاه می‌کنم. وقتی کسی با این‌همه قطعیت اعلام می‌کند که به تمام موفقیت‌هایی که به دنبالش بوده رسیده، می‌ترسم که دقیقاً از همان جا قصبه به پایان



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 سال مامع علوم انسانی

هر کس در زندگی یک بعد حرفه‌ای دارد و یک بعد زندگی شخصی که اتفاقاً ممکن است به چیزها و مسائلی غیر از آن حرفه برگردد. در هنر عمدتاً این دو بعد با هم تداخل بیش‌تری دارد. اما خیلی‌ها هم آگاهانه سعی در جدا نگه داشتن این دو وجه از یکدیگر دارند. شما از کدام دسته‌اید؟
 من قطعاً از آن دسته‌ام که زندگی شخصی و حرفه‌شان کاملاً درهم تنیده است.
 این موضوع شما را اذیت نمی‌کند؟
 به‌هیچ‌وجه. من واقعاً بدون سازم نمی‌توانم جایی بروم. نمی‌توانم مثلاً در تعطیلات باشم و گیتارم همراه من نباشد. موسیقی از ارکان زندگی من است. و اصلاً چرا این‌طور نباشد؟ چیزی که من این‌همه به آن عادت دارم چرا باید از من جدا باشد؟
 چه چیزی باعث شده موسیقی این‌همه در

زندگی شما ریشه داشته باشد؟
 گیتار و موسیقی برای من تنها ساز زدن نیست. وقتی کمی پیش از انقلاب از ایران رفتم از خانواده خیلی دور شدم؛ دختری تنها در آمریکا.
 دقیقاً کی از ایران رفتید؟
 سال ۱۳۵۵ بود. دبیرستانی بودم. در آن موقعیت تنها چیزی که داشتم موسیقی بود.
 از ایران رفتید که تحصیل موسیقی کنید؟
 بله. می‌خواستم در رشته موسیقی ادامه تحصیل بدهم.
 در ایران سابقه کار موسیقی هم داشتید؟
 از ده سالگی ساز می‌زدم و در همان کودکی کنسرت هم دادم. یک‌بار در کلیسای آلمانی‌ها و دوبار در کاخ جوانان. وقتی به آمریکا رفتم تازه فهمیدم چه قدر گیتار را دوست دارم. قبل از مهاجرت نمی‌دانستم که می‌شود در رشته گیتار ادامه تحصیل داد. وقتی این را فهمیدم خیلی خوشحال شدم. به‌سرعت به کنسرواتوار بوستن

رفتم و این برایم راه نجات شد.
تنها بودید؟

تقریباً. در مدرسه موسیقی که تنها بودم. خواهرم هم با من آمده بود، اما او به دانشگاه دیگری رفت و در رشته دیگری ادامه تحصیل داد.

او هم اهل موسیقی بود؟

موسیقی را دوست داشت، اما نمی‌خواست در موسیقی ادامه تحصیل بدهد. کلاً خانواده‌ام با موسیقی ارتباط دارند. حتی مادر بزرگم تار می‌زد. من با موسیقی بزرگ شدم. صبح‌ها و بوالدی می‌شنیدم و باخ که موسیقی جاودانی‌شان از صفحه گرامافون پخش می‌شد. من با موسیقی کلاسیک بزرگ شدم. بنابراین طبیعی بود که موسیقی را ادامه بدهم. روزی که تصمیم گرفتم گیتاریست باشم، دیگر تردید نکردم و تشویق هم شدم که تا آخر ادامه بدهم. پدرم خیلی من را تشویق کرد و مانعی هم در کار نبود. به هر حال وقتی به آمریکا



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
تالار علوم انسانی

جواب را هم گرفتم.

همه جور سازی دوروبرم بود، اما صدای گیتار کلاسیک برای من متمایز شد. ویولون بود، تار بود، حتی گیتار جاز هم بود. نمی‌توانم بگویم دوست‌شان نداشتم اما صدای گیتار کلاسیک جذیب کرد. روزی با شنیدن صدای گیتار کلاسیک حس کردم قلبم از جا کنده شده، به پدرم گفتم من عاشق گیتار کلاسیکم. او هم تشویقم کرد و همه چیز از همان‌جا شروع شد. تا آن زمان راجع به هیچ چیز این قدر ابراز احساسات نکرده بودم.

می‌شود گفت این ابراز احساسات آن قدر پرشور بوده که نمی‌شد به هیچ عنوان از کنار آن گذشت.

واقعاً. این قدر عاشقانه بود که فردای همان روز پدرم برایم گیتار خرید. باید تشکر کنم از پدرم که آن جرقه را شعله‌ور کرد.

در سنین پایین معمولاً چون شناخت‌ها

رسیدم می‌خواستم لیسانس بگیرم و به ایران برگردم. اما ماندم، فوق لیسانس گرفتم و بعد هم دکترا. بعد هم در دانشگاه ممفیس مشغول به کار شدم. تابستان‌ها در فستیوال‌های موسیقی شرکت می‌کردم. تمام مدت هم ایده‌ام این بود که باید در نوازندگی گیتار به جایی برسم، نه این که فقط یک نوازنده معمولی باشم. پس گیتار تمام فکر و ذکر من شد. برای همین معتقدم گیتار از من جداشدنی نیست.

شاید به همین دلیل باشد که هنگام اجرا، انگار شما و گیتار تان در هم ادغام می‌شوید. خیلی‌ها به من این موضوع را گفتند، لابد همین جوری به نظر می‌رسد.

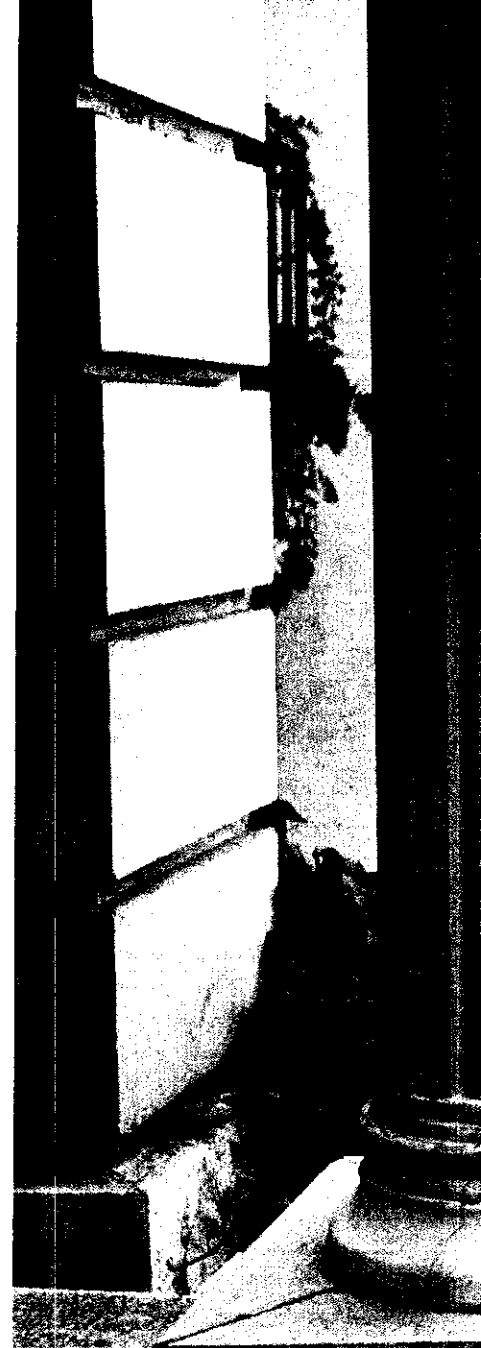
چند سال به ایران نیامدید؟
دقیقاً بیست سال.

یکی از سؤال‌های من این بود که چرا گیتار کلاسیک را انتخاب کردید. البته بخشی از

عمقی نیست در بسیاری اوقات خانواده‌ها با دیده تردید به ماجرا نگاه می‌کنند. فکر می‌کنند که این‌ها یک حس زودگذرند. این برخورد برای شما کمی خوش‌شناسی هم محسوب می‌شود.

بله، یک شانس عالی. اما واقعاً مهم این است که احساس کنی یک نفر پشت سرت هست. به خصوص در تنهایی آن سوی دنیا.

اصولاً ایرانی‌ها، یا به تعبیری شرقی‌ها، ارتباطشان با موسیقی کلاسیک زیاد نیست. شناخت آن چنانی هم ندارند. مثلاً به خاطر دارم چند سال پیش یک‌بار با چندتن از دوستان درباره سوویت سیارات گوتساو هولست صحبت می‌کردیم. تفسیری که این دوستان ارائه می‌کردند چندان مبتنی بر شناخت نبود. با این که حرفه همه آن‌ها



موسیقی بود. هیچ فکر کردید که باید در این نگاه تغییری ایجاد شود؟ اصلاً لزومی به تغییر هست؟

طبیعتاً دلیل این عدم شناخت این است که با این موسیقی بزرگ نشدند. من از کودکی با موسیقی کلاسیک آشنا شدم، برای همین اصولاً درک این موسیقی برای من حتی راحت‌تر از انواع دیگر موسیقی است، از همه آن چیزهایی که از رادیو پخش می‌شود و توی ماشین‌ها گوش می‌کنند. من هر وقت با آژانس به جایی می‌روم دست‌آخر مجبور می‌شوم از راننده خواهش کنم موسیقی را قطع کند. واقعاً گوش‌هایم آزار می‌بیند. برای من دقیقاً برعکس است. هر چیزی را که به آن عادت نداشته باشیم به‌سختی تحمل می‌کنیم. به‌همین دلیل بارها به من گفتند ما موسیقی شما را درک نمی‌کنیم. اما کسی که به صورت حرفه‌ای موسیقی گوش می‌کند، همه چیز را جور دیگری می‌شنود. مثلاً آن چه را که من از موسیقی

کلاسیک می‌شنوم ممکن است کس دیگر نشنود. من دائماً در حال تجزیه و تحلیل هستم و این همان هنر گوش کردن به موسیقی است.

من به شخص شما اشاره نمی‌کنم. بحث من این است که به لحاظ تاریخی، موسیقی کلاسیک هم‌زمان با ورود سیستم علمی موسیقی به ایران از دوران تأسیس مدرسه موسیقی نظام و خط‌نقشه به ایران وارد شد. حتی آدم‌هایی مثل سالار معزز، کلنل علینقی‌خان وزیری و خیلی کسان دیگر از ابتدا در این فکر بودند که پایه‌های موسیقی نوین ایران را به همان مبنایی بسازند که موسیقی کلاسیک در غرب شکل گرفت. یعنی به‌رحال این موسیقی در ایران یک قدمت حدوداً هزار ساله دارد. اما چرا هنوز برای ما غریبه است؟

من سال‌هاست که در ایران زندگی نمی‌کنم. آن موقع هم که این‌جا بودم، آدم‌هایی که به کنسرت‌های موسیقی کلاسیک می‌رفتند زیاد نبودند. شاید همه اتفاق‌های سال‌های اخیر - اجتماعی و سیاسی - این ارتباط را کم‌رنگ‌تر هم کرده است. به کشور ترکیه نگاه کنید، ببینید در عرصه موسیقی کلاسیک چه می‌کنند. آهنگساز دارند، نوازنده تراز اول دارند. علاقه‌مندان به آهنگسازی را برای ادامه تحصیل به بهترین دانشگاه‌های خارج از کشور می‌فرستند. خیلی از جوان‌های با استعداد ترک در همین دانشگاه ممفیس که من هستم مشغول تحصیل‌اند. اصلاً در دپارتمان آهنگسازی دانشگاه ممفیس اغلب همین دانشجویان ترک فعالیت می‌کنند، دولت ترکیه هم از آن‌ها حمایت می‌کند. بعد از اتمام تحصیل دوباره به کشور برمی‌گردند. در آن‌جا آلمان‌های موسیقی ترک را با موسیقی غربی تلفیق می‌کنند، چیز تازه‌ای پدید می‌آید و همین باعث رشدشان می‌شود. شاید بسیاری از نظریه‌ها و سیاست‌های فرهنگی - هنری افراطی در سال‌های نخست انقلاب در ایران که بعضاً حتی نفس موسیقی را جایز نمی‌شمرد در کم‌رنگ شدن این ارتباط

کلاسیک است. اما موسیقی کلاسیک غربی، نوعی از موسیقی است که از قرون وسطی در اروپا آغاز شده و تا الان ادامه پیدا کرده است.

می‌خواهم بدانم در عرصه موسیقی کلاسیک آن چه که در اروپا و آمریکا در حال اتفاق افتادن است و به‌قول شما بسیاری از دانشجویان کشورهای دیگر، از جمله کشورهای شرقی آن را فرا می‌گیرند چه چیز تازه‌ای را به آن اضافه می‌کند. آیا صرفاً تکرار مکورات موسیقی کلاسیک است یا حرف تازه‌ای در این عرصه هست؟

قطعاً هست. الان در اروپا و آمریکا بسیار قطعه‌های آزمایشگاهی و تجربی ساخته می‌شود. خود فورت‌های ربع‌پرده اجرای قطعه‌های ایرانی به گیتارم اضافه کرده‌ام.

این اتفاق البته پیش‌تر هم افتاده است. یعنی تلاش‌هایی برای اجرای قطعه‌های ایرانی با گیتار و سازهای دیگر شده است. اصولاً تصور این که اختلاف بین فواصل ایرانی و غربی را با اضافه کردن ربع‌پرده‌ها به سازهای غربی کم کنیم چیز تازه‌ای نیست. این تکنیک در سازی مثل ویولن راحت‌تر اتفاق افتاد چون این ساز فرت ندارد. اما در سازهایی که پرده یا دستان دارند، اضافه کردن پرده‌ها می‌تواند به حل این مشکل کمک کند. تقریباً از نوع کاری که ابونصر فارابی روی ساز عود قرن‌ها پیش انجام داد اما این موضوع به‌خودی‌خود چه امکان جدیدی را در اختیار موزیسین قرار می‌دهد؟ به فرض این که من بتوانم با گیتار قطعه‌های ایرانی را اجرا کنم به تنهایی خیلی اهمیت دارد؟

ببینید. من آدم تقریباً شناخته‌شده‌ای هستم. هستند آدم‌هایی که برای شنیدن صدای ساز من به کنسرت‌هایم می‌آیند و این بهترین فرصت است تا از این طریق بتوانم

حدائق بسالی یک ماه به ایران آمدم. هدف من این است که در ایران کنسرت بگیرم. کلاسیک داشته باشم و دوری به کشورم نزدیک شوم.

موسیقی کشورم را به آن‌ها نشان بدهم. این تلفیق یعنی اضافه کردن شنونده‌های جدید به موسیقی ایرانی. از وقتی این کار را شروع کردم در خیلی از برنامه‌ها مخاطبان گفتند ما تابه‌حال موسیقی ایرانی نشنیده بودیم. من دقیقاً به کنسرت‌هایی اشاره می‌کنم که شنوندگانش برای شنیدن موسیقی ایرانی نیامده بودند. این فضا فرصت بسیار خوبی است برای آتودها و آزمایش‌های مختلف در عرصه موسیقی تلفیقی و این امکان را هم دارد که گسترش پیدا کند.

موسیقی تلفیقی سال‌هاست که در دنیا به شکلی علمی دنبال می‌شود، اما در ایران چندسالی پیش‌تر نیست که توجه موسیقی‌دان‌ها را به خودش جلب کرده

تأثیر بسیاری داشته باشد. نتیجه این بود که آدم‌هایی مثل من که برای تحصیل موسیقی به آمریکا رفتم تا سال‌ها بعد به ایران بازنگشتم.

اصلاً موسیقی کلاسیک از نظر شما چه معنایی دارد؟

موسیقی‌ای که قدمت دارد و از بین‌رفتنی نیست. خوب این تعریف خیلی کلی است. در مورد بسیاری از انواع موسیقی، مثلاً موسیقی ردیفی ایران هم می‌شود همین تعریف را ارائه کرد.

درست است. طبیعتاً به این دلیل که لغت کلاسیک معنای قدمت و پایداری را در خود دارد. نه فقط در موسیقی، بلکه در همه چیز. مثلاً اتومبیل مرسدس بنز هم یک ماشین



طرفدارها هم عموماً جدی ترند. شما فکر می کنید بر شدن سالن‌ها در کنسرت‌های شما به خاطر وجود یک زن ایرانی است که در موسیقی به مدارج بالایی رسیده یا به خاطر نوع موسیقی است که عرضه می شود؟

شاید هر دو مورد، برای خیلی‌ها شخص لیلی افشار اهمیت دارد و برای خیلی‌ها نوع موسیقی عرضه شده، از مخاطبان بپرسید، به هر حال مردم باهوش‌اند و وقتی می بینند که کسی به خوبی از عهده کارش برمی آید به او رومی آورند. فکر می کنم من از چند جهت مردم را راضی می کنم. هم این که موسیقی خوب به آن‌ها عرضه می کنم و هم این که از دیدن آدمی که در حرفه خودش موفق است احساس لذت می کنند. به هر حال من حالا با دست پر به ایران برگشته‌ام.

به نظرم کمی حسن ناسیونالیستی مخاطبان تان را هم ارضا می کنید.

دقیقاً. گاهی واکنش‌ها دیدنی است. مثلاً بعد از کنسرت دخترکی به‌ام گفت که آیا اجازه دارد به من دست بزند. خیلی خیلی شخصی با مردم ارتباط برقرار می کنم. در ابتدای کنسرت ما همدیگر را نمی شناسیم اما تا آخر اجرای برنامه از یکدیگر به شناخت می رسیم. یا لاقبل آن‌ها من را می شناسند. چون من هر آن چه هستم را به اصطلاح برای شان رو می کنم. می گویند هنرمند روی صحنه شفاف می شود. این ارتباط آن‌ها را دوباره به کنسرت‌های من می کشاند و از یک زمانی مخاطب‌های خاص برای موسیقی من پیدا می شوند. از تنها چیزی که خوشم نمی آید این است که گاهی یواشکی و پنهانی برنامه‌ام را ضبط می کنند. این خیلی آزارم می دهد. تا جایی که یکبار مجبور شدم برنامه‌ام را متوقف کنم. کمی هم باید به آن‌ها حشق داد، می گویند واکنش آدم‌ها محصول شرایطی است که در آن به سر می برند.

بشناسند.

نه، من در فکر ایجاد تنوع هستم. این تنوع در اجرای موسیقی برای من اولویت اصلی محسوب می شود. در آمریکا این اتفاق زیاد می افتد که یک نوازنده در حین اجرای برنامه، از ساز دیگری به جز ساز خودش استفاده می کند. چه اشکالی دارد که من هم در حین اجرای برنامه قطعه‌ای را با سه‌تار بنوازم؟ این موضوع در ایجاد ارتباط خیلی کمک کننده است.

اختلاف سیستم پلی فونیک غربی و مونوفونیک موسیقی ایرانی برای شما آزاردهنده نیست؟

نه، اتفاقاً راحت ارتباط برقرار می کنم. فراموش نکنید که من به هر حال بزرگ‌شده ایرانم، معتقدم باید به ملودی بها داد. در گیتار آکوردها می توانند مکمل ملودی‌ها باشند. شما بیست سال به ایران رفت و آمدی نداشتید. الان رفت و آمدهای تان به ایران چگونه است؟ منظم یا با وقفه‌های طولانی؟

در هفت سال گذشته که حداقل سالی یک ماه به ایران آمدم. هدف من این است که در ایران کنسرت بگذارم، کلاس داشته باشم و دوباره به کشورم نزدیک شوم. چون از این نظر واقعاً احساس کمبود داشتم و دارم. به واسطه گیتار دوباره این موقعیت پیش آمد که به ایران نزدیک شوم. هنر جویانم در ایران دوست دارند بیش تر به ایران سفر کنم. اصولاً کنسرت هم که در ایران کم تر برگزار می شود. پس سعی می کنم وقتی به این جا می آیم حتماً اجرای موسیقی داشته باشم. مجموعه‌ای از قطعه‌های قدیمی و جدید که تنوع هم داشته باشد و این البته اصلاً کار ساده‌ای نیست. گرچه بعضی از کنسرت‌ها هم ناگهان کنسل می شوند یا خیلی اتفاق‌های دلگیر کننده دیگر.

برخوردها با شما و موسیقی تان چگونه است؟ اولین بار که در تالار رودکی اجرای موسیقی داشتید، فکر می کنم سال ۲۰۰۱ میلادی بود، استقبال خوب بود؟

واقعاً چشمگیر بود. سال‌ها که همیشه مملو از علاقه‌مندان است و من به عنوان یک نوازنده روی صحنه

است. پیش تر ما خیلی حصار و خط قرمز در این باره داشتیم. یعنی عقیده داشتیم که انواع موسیقی، مثلاً موسیقی ردیفی، جاز، پاپ، کلاسیک از هم کاملاً جدا هستند و خلاصه همه مرزها کاملاً مشخص بود. اما نکته دیگر این که یک بخش عمده از موسیقی تلفیقی امروز به وسیله ارکسترآسیون شکل پیدا می کند و با استفاده از رنگ‌های مختلف صوتی فضای مورد نظر آهنگساز ایجاد می شود، نه این که سعی کنیم مثلاً صرفاً با یک ساز غربی یک قطعه موسیقی ایرانی را اجرا کنیم یا برعکس. این الزاماً به معنای موسیقی تلفیقی نیست. در حالی که می شود گیتار را در کنار ساز ایرانی گذاشت و از تلفیق صداها و امکانات متفاوت اجرایی آن‌ها در ارکستر، فضای مورد نظر را ایجاد کرد.

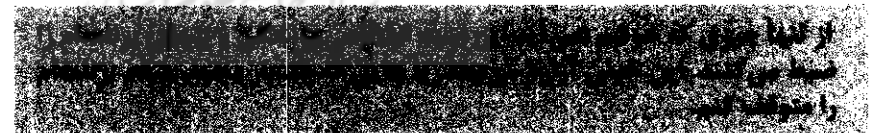
درست است. اما من سولیست‌ام. بیش تر اجراهای من هم سولو است. من اغلب تنها سفر می کنم و همیشه این امکان که یک ارکستر را در اختیار داشته باشم نیست. باید به فکر امکانات هم بود. برای من بسیار راحت تر است که با گیتارم سفر کنم تا این که دائم در فکر هماهنگ کردن اعضای یک ارکستر باشم. البته در سال دوسه اجرای گروهی هم دارم، گرچه این موقعیت‌ها زیاد ایجاد نمی شود.

تا چه اندازه با موسیقی ایرانی آشنا هستید؟

نه به اندازه کافی. هنوز برای خودم مقوله تازه‌ای است. در حال تمرین ردیف موسیقی ایرانی با سه‌تار هستم. به چه روشی به خودتان آموزش می دهید؟

با کتاب و نواز.

اگر کسی بخواهد خودش به خودش گیتار یاد بدهد می پذیرد؟ مسئله این جاست که من یک آدم آماتور در موسیقی نیستم. من یک موسیقی‌دان هستم. پس می توانم از



فهم موسیقی‌ام استفاده کنم.

از روی چه ردیفی کار می کنید؟

با دستور آقای عزیزاده تمرین می کنم. اما به متد آموزشی هم بستگی دارد. بعضی از منابع نوشته شده‌اند برای این که با معلم کامل شوند و برخی دیگر حالت خودآموز دارند. البته من هم خیلی دوست دارم که به ایران بیایم و مثلاً ۶ ماه مداوم از کلاس استفاده کنم، اما عملاً فرصت چنین چیزی را ندارم.

اگر شما الان روی یک ساز ایرانی کار کنید برای استفاده در حوزه تخصصی موسیقی و ساز خودتان است، نه این که مثلاً از فردا لیلی افشار را به عنوان نوازنده سه‌تار

یا به اصطلاح، مستر کلاس هم برگزار

می کنید؟

بله، اتفاقاً استقبال هم می شود. همه اهل موسیقی و علاقه مندان به گیتار در کلاس حاضر می شوند و جو خوبی هم در کلاس حکمفرماست. الان هفت سال است که این کلاس ها برگزار می شوند.

در یک مستر کلاس، سطح علمی کلاس برای آدم های خاصی تنظیم می شود. قطعاً آدم های مبتدی در این کلاس ها حضور پیدا نمی کنند، با توجه به این که ارتباط شما با ایران حالت مقطعی دارد و مداوم نیست، هنرجویان را با چه ملاکی انتخاب می کنید؟

معمولاً مدیر برنامه هایم مسئولیت انتخاب شاگردها را برعهده دارد.

در زندگی حرفه ای لیلی افشار، اجرای موسیقی، تدریس و فعالیت های پژوهشی کدام یک حجم بالاتری را به خود اختصاص داده اند؟

آن چه هست یا آن چه خودم دوست دارم؟ هر دو.

من در اصل عاشق اجرای موسیقی ام. عاشق سفر، فضای هتل، فرودگاه، هواپیما و صحنه ام.

و خوب، طبیعتاً همه این ها در کنسرت متجلی می شوند.

دقیقاً. این برای من اولویت دارد. اما از این طریق به تنهایی نمی شود زندگی کرد. کنسرت گاهی هست و گاهی نیست، گاهی بعد از تمام هماهنگی ها در آخرین لحظه کنسل می شود. برای همین، تدریس در دانشگاه اهمیت فراوانی پیدا می کند؛ آینده، سابقه کاری و بازنشستگی. همه این ها بسیار اهمیت دارد. این فعالیت های آموزشی و پژوهشی قطعاً به بهبود اجراها نیز کمک بسیار می کند. شاگردی که امروز توسط من آموزش می بیند، فردا به دیگران آموزش می دهد و حاصل آن باعث بزرگ تر شدن دنیای گیتار می شود. همه این ها با هم ارتباط دارند. اما گذشته از تمام این ها، اجرا دغدغه اصلی من است.

آیا اتفاق افتاده که هنرجوی سال پیش، دوباره در کلاس سال بعد حاضر شود؟

فراوان. مثلاً یکی از هنرجویان بود که سال پیش از گرگان به کلاس من آمده بود. وقتی صدای سازش را شنیدم اجازه ندادم حتی یک میزان اجرا کند. قطعه مشکلی از باخ را انتخاب کرده بود و من بایستی همه اشتباهاتش را در فرصتی کوتاه اصلاح می کردم. امسال هم همان هنرجو در کلاس حاضر بود، سه قطعه بسیار تکنیکی را هم انتخاب کرده بود که برای سه روز مختلف تمرین شده بود. بی اختیار گفتم شما چه قدر عوض شدی. چه قدر پیشرفت کردی. سال پیش خیلی سرزنش اش کردم. اما انگیزه داشت، واقعاً زحمت کشید و نتیجه خوبی هم گرفت. این همه تغییر برای من خیلی جالب بود.

با کسانی که کار موسیقی حرفه ای در ایران انجام می دهند ارتباط دارید؟



من اصلاً به این قانون ها اعتقاد ندارم.

یعنی از این سیاست گذاری ها برای خودتان انجام نمی دهید؟

نه، من اتفاقاً خیلی هم راحتم. اگر در شرایطی باشم که نخواهم کسی را ببینم، خوب این کار را نمی کنم و اگر بخواهم ببینم، حتماً این کار را می کنم. اما قانون خاصی برای خودم وضع نمی کنم. روی صحنه هم دقیقاً همین رفتار را دارم. عاشق آزادی ام. اگر دوست داشته باشم با کسی آشنا شوم یا از یک قطعه موسیقی خوشم بیاید و بخواهم با گیتارم آن را اجرا کنم، حتماً این کار را خواهم کرد.

وقتی در ایران هستید کلاس های گروهی

به همین دلیل آثارم را در ایران منتشر کردم. می خواستم نیازی به ضبط با کیفیت پایین و نازل نباشد. بنابراین لزومی به این ضبط کردن های پنهانی نیست.

اصلاً با مخاطبان تان ارتباط دوستانه ای هم برقرار می کنید؟ خیلی ها معتقدند و البته به نظر من اشتباه هم نیست که باید حریمی میان هنرمند و مخاطبان اش وجود داشته باشد. وقتی کسی به جایگاهی حرفه ای دست پیدا می کند برای ادامه فعالیت و حفظ سلامت کارش نیاز به رعایت این حریم دارد.

به گمان من، دلیل خاصی برای این رفتارها وجود ندارد.

متأسفانه خیر. الان بیش‌تر با شاگردهایم هستم و انتشاراتی که قرار است آثارم را منتشر کند.

در گفت‌وگو با بسیاری از اهالی هنر و به‌ویژه موسیقی، دست‌آخر به صورت ضمنی، دوستان می‌پذیرفتند که ارتباط میان حرفه‌های موسیقی در بیش‌تر موارد دوستانه نیست. مثلاً وقتی کسی نگاه تازه‌ای را عرضه می‌کند، جامعه حرفه‌ای هنر، در بسیاری از موارد نه تنها نمی‌کند که حتی کارشکنی‌هایی می‌کند. آیا شما با این اتفاق مواجه شده‌اید؟

در من بیش‌تر تکنوازی است با این مسئله

حسادت‌ها کم‌تر شود. شاید هم بخشی از این مواجهه‌ها به این دلیل است که حس می‌کنیم کسی سعی می‌کند به حریمی که متعلق به ماست وارد شود.

در این چند سال رفت‌وآمد به ایران، خارج از تهران هم برنامه داشتید؟
بله، در شیراز هم اجرای برنامه داشتم.

چرا این قدر کم؟ با این‌که فضای شهرستان‌ها برای موسیقی خیلی مستعد و جدی‌ست. من بسیاری دوستان شهرستانی دارم که هفته‌ای یک‌بار خیلی مستمر و بی‌وقفه برای شرکت در کلاس استادی خاص به تهران سفر می‌کنند. با این‌که در همان شهرستان هم معلم موسیقی هست اما

اولین شب اجرای برنامه در تالار رودکی را تشریح کنم. اما متأسفانه آن قدر محدودیت هست که بسیاری از برنامه‌ها کنسل می‌شود.

لایح حس بسیار بدی هم دارد؟

سعی می‌کنم اصلاً به این موضوع فکر نکنم. این‌جا دلمشغولی‌های دیگری هم دارم که باعث می‌شود کمی راحت شوم. به‌هر حال همه در ایران کمی پوست‌کلفت شده‌ایم. یاد گرفته‌ایم به همه‌چیز عادت کنیم. یک آمریکایی ممکن است به خاطر این اتفاق به شدت دچار بحران روحی شود. اما من با خودم می‌گویم اشکال ندارد. این‌بار نشد یک بار دیگر امتحان می‌کنم. هر سال هم پوست‌کلفت‌تر می‌شوم. به نکته‌ای هم می‌خواهم اشاره کنم. من واقعاً دوست دارم به همه هنرمندان ایران نزدیک باشم. کار من، تکنیک ساز زدن من و همه و همه مختص خود من است و به همین خاطر برای هیچ‌کس خطری ایجاد نمی‌کنم. دلم می‌خواهد هنرمندان ایران نسبت به ایده‌های نو اشتیاق بیش‌تری داشته باشند. آن‌ها باید بپذیرند که در هر تکنیک و روشی می‌توان تغییراتی ایجاد کرد.

ما در موسیقی ایران هم دقیقاً با همین مشکل مواجه‌ایم. مثلاً حسین علیزاده، بارها، بار این اتهام را به‌دوش کشیده که در مقطعی، خلاف اصول موسیقی ایرانی عمل می‌کند. قطعاً او نمی‌خواهد چیزی را از بین ببرد. بالاخره باید پذیرفت آن‌چه که به لحاظ تاریخی متعلق به دو بیست سال پیش است در سال ۲۰۰۷ میلادی باید فضای ۲۰۰۷ را در خودش داشته باشد.

تصور می‌کنم مسئله اصلی دقیقاً همین‌جاست. حتی در یک نشریه‌ای پس از اجرای یکی از برنامه‌هایم، دوستی به دلیل تغییراتی که در شیوه اجرای یک قطعه به کار برده بودم، مرا متهم به ضعف تکنیکی کرده بود. درحالی‌که هدف من صرفاً ایجاد تغییر بود و بس.

شما چهره خاص موسیقی هستید. اولین زنی که در رشته نوازندگی گیتار به‌اخذ درجه دکترا نائل شده است و این موضوع شما را حتی از بسیاری از ایرانیان مقیم خارج از کشور که موسیقی حرفه و دغدغه‌شان است متمایز می‌کند. با این احوال آیا تا به حال از طرف متولیان موسیقی، مثل مرکز موسیقی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی برای تدریس یا کار در ایران دعوت شده‌اید؟

اصلاً. به‌هیچ عنوان. من تمام کنسرت‌هایم، سفرهایم و همه‌همه را خودم برنامه‌ریزی می‌کنم و همه به‌واسطه علاقه و اشتیاق خودم انجام می‌شود. نه این‌که دعوتی از جایی برای حضور در کشور داشته باشم. گاهی حس می‌کنم تنهای تنها هستم و همین بسیار آزارم می‌دهد، اما اجرای عادت و پوست‌کلفت‌شدن را فراموش نکنید. من برای دل خودم و ارضای اشتیاق خودم کار می‌کنم و در نهایت مهم نیست که مرکز موسیقی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی نمی‌خواهد به‌یاد بیاورد که لیلی افشار، نوازنده گیتار کلاسیک، ایرانی است. ▶



لغت کلاسیک معنای قدمت و پایداری را در خود جای می‌دهد. در همه چیز، مثلاً آلبوم‌های مرگوس، بند هم یک کلاسیک است. اما موسیقی کلاسیک غربی نوعی از موسیقی است که از قرون وسطی در اروپا آغاز شد و تا الان ادامه پیدا کرده است.

می‌پذیرند که این سختی را متحمل شوند. این نشان می‌دهد که موسیقی، دغدغه‌ای جدی است.

من که امسال قرار بود در گرگان و مشهد کنسرت داشته باشم، اما مجوز داده نشد و طبیعاً کنسرت‌ها کنسل شد. اگر به اختیار خودم بود دوست داشتم در تمام شهرهای ایران کنسرت داشته باشم. این آرزوی بچگی من بود که در خارج تحصیل موسیقی کنم، به ایران برگردم و در تمام شهرهای ایران ساز بزنم. اصلاً نمی‌توانم احساس

خیلی روبه‌رو نشده‌ام. شاید هم خوش‌شانس باشم که می‌توانم تنها با سازم باشم. اما باعث تأسف است که از این دست اتفاقات در ایران شایع است. البته همه‌جای دنیا کم‌وبیش از این مسائل هستند و حتی به هم کمک می‌کنند. فستیوال‌های مختلف برگزار می‌شود، هنرمندان دورهم جمع می‌شوند، باهم تبادل نظر می‌کنند و از هم پشتیبانی می‌کنند. به‌هر حال محیط هم بسیار تأثیر دارد. شاید اگر فستیوال‌های مختلف در ایران برگزار شود، کم‌کم این